



مسنووليت متن و شکل بدوش نويسنده مضمون ميباشد، عقیده نويسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۱۰/۰۷

رفعت حسینی

از اعلان های تجارتي سنایی غزنوی

این چند نویسنده چهل سال آخر خاکزار افغانستان

اعظم رهنورد زریاب

زلمی باباکوهی

مریم محبوب

سپوژمی زریاب

از فاجعه ثورتا مصیبت صلح با طالب، با نگرستن هزاران سیه روزی:

۰۱ از تلاش ها خاد، اگساکام برای شکنجه و بندی کردن و کشتن و در گورهای کلان انداختن

۰۲ از آمدن ببرک در هواپیمای کاجی بی از روسیه به کابل و < رئیس دولت > شدن وی

۰۳ از جنایات طالب

۰۴ از جنگهای داخلی و چور و چپاول مجاهدین و شورای نظار و پنیادهای مسعود و فهیم

۰۵ از لندگری های کرزی، /سیاف/، ...

۰۶ از مهاجرت ها

هیچ و هیچ حتی یک حرف و یک جمله هم ننوشته اند. درباره موضوعات بالا، از ترس و

مناقفت، خاموش خاموش خاموش اند.

تنها غم جیب خود را خورده اند.

پس معنای نویسنده و هنرمند در خاکستان افغانستان و رسالت اجتماعی در هنر چیست؟

...

سنایی غزنوی نیز در پیرامون

یک. فجایع بوجود آمده از تنگدستی مردم

دو. ستمگری حکام

سه. شقاوت و جنایت بر بانوان

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په خیر و لولئ

بی تفاوت است. فقط اعلان تجارتی می کند و غم جیب خود را می خورد.
درباره یک طبیب چنین تبلیغ می کنید و [بیسئه] خوده از طبیب می گیرد و نماز شکرانه ادا می کند.

قصیده شماره ۱۰۰ - در باره علی بن محمد طبیب غزنوی

سنایی « دیوان اشعار » قصاید

ای حل شده از علم تو صد گونه مسائل
وی به شده از دست تو صد علت هایل
ای خواجه فرزانه علی بن محمد
وی نایب عیسی به دو صد گونه دلایل
عقل از تو چنان تیز که سودا ز تخیل
جان از تو چنان زنده که اعضا به مفاصل
فرزانه خلقت شده از کین تو شیدا
دیوانه اصلی شده از مهر تو عاقل
شخصی که بدو شمت خلق تو رسیدست
از خلق تو گل گردد گل گهر و گل
چون شمت شاهسپرم از باد شمالی
شامل شده از خلق تو هر جای شمایل
بی غم ز تو خواهند و خرم به تو مجلس
پاران به تو کوشنده و نازان به تو محفل
تا عقل تو در عالم جان رخت فرو کرد
برداشت از آنجا سپه عارضه محمل
جرم قمر از فر تو در دادن دارو
چون مجتمع النوریست در کل منازل
یک مسهل تو راست چو بیجاده کهی را
می جذب کند خلط بد از بیست انامل

گر مشعلها شمت داروی تو یابند
زان پس نتواند که کشد باد مشاعل
این ذهن و حذاقت که تو داری به طبییی
هرگز نرسد کشتی عمر تو به ساحل
ای خاک درت سجده گه حاسد و ناصح
وی آب رخت قبله گه شاعر و سائل
از بیم سوال تو عدوی تو چنانست
گویی که برو زحمت آورد تب سل
در دین محمد چو عمر صلبی اگر چند
بر طرف زبان داری احکام اوایل
بر فایده خلقی ز دو گونه سخن تو
چون معنی زجاج و چو تفسیر مقاتل
حقا که روا باشد کز چون تو طبییی
بر چرخ مباحات کند خسرو عادل
بودم ز ملولی چو تن مردم کوهی
بودم ز خدوری چو دل مردم غافل
خود حال دگر خلط چگومیم که ز سودا
بودم چو کسی کو خورد افیون و هلاهل
در گوش من از ضعف دلم وقت شنودن
چون صور پسین آمدی آواز جلاجل
بنمود مرا شعبده‌هایی که بنمود
از صد یک آن شعبده هاروت به بابل
زان فکرت بیهوده که در خاطر من بود
یک ساعته ره بود ز من تا به سلاسل
بر شاخ حیات از قبل ضعف بهر وقت
نالید ز بس رنج و عنا دل چو عنادل
من در حد غزنین و مرا فکرت فاسد
گه در حد چین بردی و گه در حد موصل

المنّة الله که بر من همه سودا
شد سهل به فر تو ازین خوردن مسهل
ترکیب من افگانه شد از زایش علت
زان پس که بد از علت و از عارضه حامل
مقصود من ار عمر ابد بود به عالم
شد لاجرم از مسهل و معجون تو حاصل
بر کند همه قاعده علت از آنجا
جان ابدی کرد بدان قاعده منزل
شد ذهن من و خاطر من تیز و منور
چون خاطر کودک ز منقا و ز پلپل
پاکند به عرض و به صیانت همه خویشانت
از حرمتت ای خواجه نزد نابخلاتل
تا باطنم از شربت تو نقص نپذیرفت
حقا که نشد ظاهر من از فایده کامل
شد معتدل این طبع بر آنگونه که در طبع
من باز ندانم متضاد از متشاکل
بر که شمرم خلق تو ای مهتر مکرم
پیش که کنم شکر تو ای خواجه مفضل
تا آتش و آب و ز می و باد مرکب
هر چار خدایند به نزدیک معطل
هر چار گهر دایم بدخواه ترا باد
بر تارک و بر دولت و بر دیده و بر دل
اعدای تو کم چون مثل «استو قد نارا»
عمر تو فزون چون مثل سبع سنابل

///